



جلد برین

امیر اختیار ساروی

چندان از این دو دوره سلطنت ترکمانان اطلاعی ندارند، در حالی که هر کدام به جهاتی در کشور ما شایسته توجه فراوان هستند.

آنچه مرا به نوشتن این سطور باعث آمد، آن که اگر قرار است کتاب خوب چاپ کنیم و در اختیار اهل نظر قرار دهیم، بهتر آن است که دقت را کلاً فدای سرعت نکنیم تا بتوانیم متن درستی از آثار مکتوب فراهم آوریم. متأسفم که در کتاب حاضر، اغلاط فراوانی راه یافته که نتوانستم از آن بگذرم و به عنوان مثال به چند مورد اشاره می‌کنم.

صفحه ۳۶ س ۱۳: صلوا علیه و سلموا تسلیم، جزیی از آیه ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا... قرآن کریم است و ظاهراً مصحح متوجه نشده‌اند.

ص ۳۷: در ذکر نسب والای صاحب قران قطب الدین امیر تیمور آمده است: ایلنگیز بهادرین انجل نویان که مسلماً ایلنگیر است و ابجل که این دو نام در خاندان تیمور چندین بار آمده و در مطلع سعدین جلد دوم که به تصحیح و تحشیة دقیق و فراوان پروفیسور محمد شفیع لاهوری چاپ شده نیز به همین صورت ضبط شده است.

ص ۴۰۲ س ۱۱: خاتون خان را به حباله خویش در آورده، مسلماً به معنای همسر محترم خان است و باید زیر نون، علامت کسره گذاشته شود که خاتون خان، اسم کسی شمرده نشود که ظاهراً شده.

ص ۴۲ س ۱۲: اولجایتوبوغای یلدوز آمده، و مصحح در زیرنویس آورده که مرحوم عباس اقبال آشتیانی این کلمه را سلدوز ضبط کرده و ظاهراً مصحح محترم نظر خود را بر نظر اقبال ترجیح داده و نظر آن مرحوم را مردود شمرده اما دلیل



این روزها قسمت هایی از کتاب خلدبرین یا بهتر بگویم روضه‌های ششم و هفتم این کتاب در زمینه تاریخ تیموریان و ترکمانان، تألیف محمد یوسف واله اصفهانی قزوینی به کوشش میرهاشم محدث از جانب مرکز نشر میراث مکتوب منتشر شده است.

کتاب خلدبرین یک تاریخ عمومی است، یعنی مؤلف تاریخ خود را از زمان هبوط حضرت آدم شروع کرده و به حوادث زمان خود پایان بخشیده است. آنچه در جزو سلسله آثار میراث مکتوب منتشر شده، قسمت تیمور و تیموریان است به اضافه شرحی در باره دو خاندان مهم ترکمان، که به نام‌های ترکمانان قراقوینلو و آق قوینلو شهرت یافته‌اند. این دو قبیله ترکمان، هر یک بر اثر تصاریف روزگار، یک چند بر سراسر ایران تسلط یافته‌اند و از این لحاظ مطالعه و مذاقه در کیفیت حیات و شرح حوادث هر کدام بسیار ضروری است خاصه آن که شروع دولت این سلسله‌های ترکمان مصادف بوده با طلوع دولت عظیم و مقتدری چون تیمور و به همین جهات این دو سلسله، تحت الشعاع تاریخ پریهاهو و متحول و بوالعجب تیمور و اولاد و احفادش قرار گرفته‌اند و افول این دو قبیله ترکمان هم مقارن بوده با ظهور دولت صفوی و آفتاب درخشان سلسله اولاد شیخ صفی و باز به جهت همین امر یعنی عظمت سلسله صفویه و طول مدت آن، یعنی زمانی نزدیک به دو قرن و نیم، باز چشمها و ذهن‌ها و اندیشه‌ها بیشتر به صفویه متوجه بوده و بالنتیجه باز همچنان روزگار قراقوینلویان و آق قوینلویان مورد غفلت و بی توجهی قرار گرفته است، چنان که جامعه ما حتی دانشجویان ما هم

ترجیح را ذکر نکرده. چون سلدوز نام قبیله است و این جا مناسب نیست، ویلدوز یعنی ستاره.

ص ۴۷ س ۶: جلگاه، مسلماً جلگا است بدون ها که امروزه ظاهراً جلگه صورتی از آن است.

ص ۵۵ ص ۵: میدان گجرات معلوم نیست کجاست. گجرات که قسمتی از هند است.

ص ۶۲ س ۱۱... گوشمال گردن کشان و سرفرازان آنجا که به کوچه بند آن خطه ارجمند را از لشکر جته پاس داشته بودند پرداخته...

ظاهراً قضیه سربداران سمرقند منظور بوده. توضیح آن که در غیبت تیمور و امیر حسین، مغولان به سمرقند حمله بردند

و به شرحی که در کتب تاریخی آمده، تنی چند از سربداران یعنی پهلوانان و ورزشکاران از شهر دفاع کردند و وقتی تیمور و امیر حسین به سمرقند بازگشتند، آن بیچارگان را که گناهی جز دفاع از مال و ناموس مردم نداشتند به قتل آوردند و مصحح هم هیچگونه توضیحی در این باب نداده.

ص ۷۰ س ۱۵: تنگسر جکجک، مسلماً تنگه سر جکجک بوده، یعنی تنگه آغاز ناحیه جکجک.

ص ۷۷ س ۲۱: یرغو کشیدند غلط است و صحیح برغو کشیدند. یرغو به معنای دادخواهی و دادرسی

است. آن که می‌کشند برخواست یعنی شیپور که فرمانهای نظامی را بدان وسیله به سربازان اعلام می‌کردند.

ص ۷۸ س ۲: عبارت عربی «الصلح خیر» جزیی است از آیه ۱۲۸ سوره نساء و مصحح محترم عنایت نفرموده‌اند.

ص ۷۹ س ۳: لاجرم روی امیر از جانب... بکلی تافته، که معنایی ندارد و لابد کلمه‌ای بوده که مصحح محترم نتوانسته بخواند یا جا انداخته.

ص ۸۰ س ۹: بیلاق اشکمش که مسلماً اشکمش است چنان که در ظفرنامه هم به نوشته مصحح محترم، اشکش آمده و در نسخه بدل اشکمش و به هر حال حرف دوم شین

است، نه سین.

ص ۸۱ ص ۸: ماهجه، که مسلماً ماهچه بوده، یعنی ماه کوچک، همان ماه سر علم که به صورت هلال است. این کلمه هم به صورت منجوق (مون = ماه + جوق = چه) آمده، هم به صورت سنجق (سین = ماه + جق = چه).

ص ۸۲ س ۴، ۵: «به ضرب تیر عقاب پر از آن رهگذر مرغان هوا را مجال پرواز نخواهند داد» مصحح در زیرنویس تصریح کرده: جمله نامفهوم است و سپس عبارت ظفرنامه را آورده که به عقاب تیر، مرغ را نگذارند که از آنجا گذار یابد.

جمله متن هم همین معنا را می‌رساند، یعنی به ضرب تیر که پر عقاب در آن به کار رفته: نهاده بر او چار پر عقاب، مرغان هوا هم مجال پرواز نمی‌دادند.

ص ۸۵ س ۹: آن حضرت «از شهر استیلای اعدا» امان یافت که مسلماً از شر است نه از شهر.

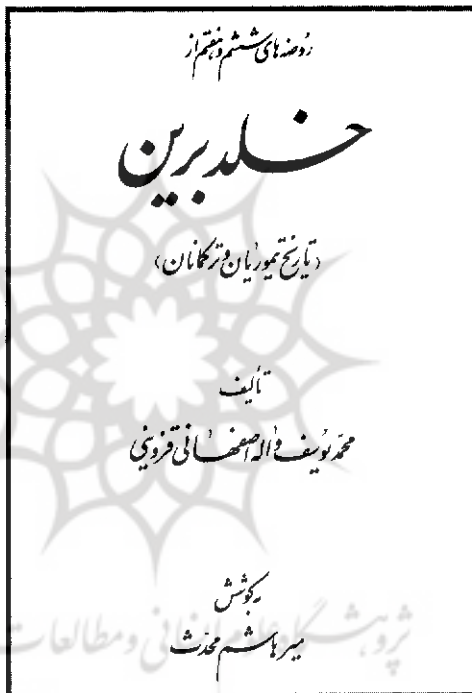
ص ۸۷ س ۱۱: مرتضی اعظم اکرم سید اکرم، که مسلماً سید برکه باید بوده باشد و نسخه غلط بوده و مصحح، رعایت نسخه را کرده و الا می‌توانست به متون تاریخی مراجعه کند. سید برکه همیشه همراه و در رکاب تیمور بوده و دعاگوی حضر و سفر آن غارتگر آدمکش.

ص ۹۱ س ۱۵، ۱۴: آن حضرت از خوانتین وی (= امیر حسین) بر سرای ملک خانم... و طغای ترکان خاتون رقم

اختصاص کشید (!) مصحح در این جا نمی‌دانم به چه مناسبت یک چماق تعجب (!) گذاشته. مطلب این است که وقتی امیر حسین به دستور تیمور کشته شد، تیمور چهارتن از زنان او را به خود اختصاص داد و سه تن را به امرای خود و «سایر قمایان» را به دیگر امرا و مقربان بخشید که بی نصیب نمانند قاطعان طریق.

ص ۹۲ س ۱۲: جلوس بر اورنگ عجز و شان، که مسلماً عز و شان بوده.

ص ۱۱ ص ۲: بحر ذخار که مسلماً زخار درست است. ۱۲۷ س ۸: با تیغ کننده، که حتماً تیغ کشیده صحیح



است.

ص ۱۴۷ س ۱۱: مقر پسر قرامحمد، که مصر درست است، اما اصلاً در فهرست نه به صورت مقر آمده، نه مصر.

ص ۱۵۰ س ۱۰: سارق قمش غلط است و ساری قمیش صحیح است.

ص ۱۵۱ س ۱: اکابر و وصول، که ظاهراً اکابر و وجوه بود. ص ۸ در همین صفحه: طهران آهنگران آمده که منظور همان تیرون کرون است در استان اصفهان.

ص ۹: علی کوچه پا غلط است و علی کجه پا بوده، یعنی علی کج پا و ظاهراً لنگ بوده.

ص ۱۶۴: به جلگا ستانند؟ صحیح مچلکا است به معنی التزام نامه، سند، تمسک.

ص ۱۸۲ س ۷: در آن ولایت جماعت به اعتقاد فدائی مذهب بسیارند، که جمله بی معنی است، شاید اباحی مذهب بوده، شاید هم فدائی مذهب به معنی اسماعیلی است.

ص ۱۸۵ س ۱۳: قلعه کیو، که مسلماً گیو بوده و در زبده التواریخ حافظ ابرو و به تبع آن در مطلع سعدین نیز گیو آمده ص ۱۸۹ س ۲۱: «امیرزاده عثمان عباس»، این بیان

مسلماً غلط است، چون اصطلاح امیرزاده مربوط به شاهزادگان بوده و عثمان عباس شاهزاده نبوده و جزو افسران عالی رتبه سپاه تیمور به شمار می‌رفته و عنوان امیر داشته و چنان که در تواریخ عصر تیموری آمده، وی از دلاوران و پر دلان سپاه بوده و به همین جهت مورد توجه تیمور قرار داشته و مسلماً به همین جهت بوده که زنش از خانواده نزدیک تیمور بوده و به اصطلاح «قرابت قریبه به صاحب قران کامکار داشته» (رک همین کتاب، ص ۲۱۱، س ۲۰/۱۹) و خود امیر عثمان هم اتابیک ابراهیم سلطان پسر شاهرخ بوده. اما چندی بعد همین مرد به دستور تیمور به قتل می‌رسد و منابع تاریخ تیموری هم بسیار شتاب زده از علت صدور چنین دستوری در مورد یک امیر دلاور در سپاه و داماد در خاندان تیمور در گذشته‌اند و با این مقدمات به نظر می‌رسد که علت صدور چنین دستوری، تجاوز و تناول شخصی و احتمالاً جنسی امیر عثمان در حیطة خاندان سلطنتی و شاید حرم تیمور یا فرزندان او بوده که تیمور صریحاً دستور داده و سریعاً امر او اجرا شده و دقیقاً راز آن سر به مهر مانده است.

ص ۲۲۸ س ۱۷: مرقد شیخ احمد یسوری... که مسلماً

غلط است و صحیح سید احمد یسوی است.

ص ۲۴۲ س ۱۳: بشکال، مسلماً همان برشکال است به معنی فصل باران‌های موسمی و علی الظاهر جزء اول این کلمه، همان کلمه بارش است و جزء دوم کلمه کار.

ص ۲۶۵ س ۱: ایوانک، مسلماً همان ایوانکی است که گاهی هم ایوانکی یا ایوان کیف گفته می‌شد و نوعی خربزه منسوب بدان شهرت فراوان دارد.

ص ۲۶۷ س ۲۱: نام پادشاه چین تغوزخان ذکر شده و غلط است. زیرا نام او تنغوز خان بوده.

ابن عربشاه می‌نویسد که تیمور، سفیر وی را در دربار خویش تحقیر می‌کرده و به تبع او سرداران و بزرگان دولت تیموری، او را به مناسبت تشابه نام با کلمه تنگوز به معنای خوک دست می‌انداختند.

این نکته را نباید فراموش کرد که تیمور در دل، قصد حمله به چین داشته و در واپسین سال حیات خود بدین امر خطیر قیام نمود و تا اترار هم با سپاهی مرکب از دویست هزار نفر رفت ولی تقدیر چنین رقم زده بود که این آرزو را به گور برد. و از این اشتباهات در سراسر کتاب دیده می‌شود که من به نمونه‌هایی از آن تا حدود دویست و پنجاه شصت صفحه اشاره کردم و از بقیه در گذشتم.

اما فراتر از این مسایل که امروزه دیگر قبح آن از بین رفته، نکته‌ای که در این کتاب به چشم می‌رسد، وجود ترجمه مقاله‌ای است از آقای ویلم فلور در صدر کتاب و پیش از مقدمه مؤلف بر کتاب که من می‌ترسم این روش، سنت شود و این کار «مد روز» قرار گیرد و از این پس در صدر هر کتاب، مقالاتی از مستشرقین روزگار ما بیاید و ایشان اهمیت کار مصحح را به اصطلاح روز به محقق و مورخ محترم گوشزد کنند و محقق و مورخ محترم نیز نوشته مستشرق بزرگوار را فخر روزگار حیات و اعتبار شرف و اعتبار خود پس از مامت قرار دهند و احیاناً عکسی هم با محقق و طابع و ناشر زیب صفحات کتاب گردد تا مایه افتخاری هم برای اولاد و احفاد و نبایر و نتایج بماند و یاد آن همه دانش و جویایی و پویایی و نبوغ و اشراف بر فرهنگ و ادب و تاریخ و لغت از صفحه روزگار فراموش نشود که گفته‌اند من نمانم خط بماند یادگار!

این نکته را به صراحت باید بیان کنم که من نظر مخالفی نسبت به خارجیان ندارم و بلکه بر عکس هر کس را که قدمی

در بسط و گسترش و اعتلا و ارتقای فرهنگ و ادب ایران برداشته و بر می‌دارد، گرامی می‌شمارم و مغتنم می‌دانم چه ایرانی باشد چه غیر ایرانی. کما این که آقای فلور را همه می‌شناسند و کتاب‌های نخستین ایشان را در مورد سال‌های پایانی صفویه و جلوه فروشی محمود و اشرف افغان و پس از آن نخستین سفرای ایران و هلند را با لذت و حق‌شناسی خوانده‌اند. اما این جمله نباید موجب شود که ما یک مستشرق خارجی را وادار کنیم که در بارهٔ ما مقاله بنویسد تا ما در مقدمه کتاب قرار دهیم و جناب مستشرق هم به قول قدما در رو در بایستی بیافتد و مطلبی بنویسد و خدمات ما را بستاند و احیاناً هم رهنمودهای خردمندانه بدهد که چرا تا کنون چنین اثر گرانبهایی به چاپ نرسیده و محققین ایرانی را به تلویح و تصریح و ابهام و ابهام، متهم به بیکاری و بیکارگی کند و حتی «شرط مروت به جای آورد» و به ما خط بدهد که چه باید کرد و چه باید چاپ کرد. همچنان که آقای فلور بر خلاف «اتیکت» چنین کرده‌اند و برای ما خط معین کرده‌اند، می‌خواهم صادقانه از ایشان بپرسم که جناب آقای فلور شما به من اجازه می‌دهید که استادان تاریخ یا انجمنهای تاریخ هلند و کشور عزیز شما را ملامت کنم که چرا شما چنین کرده‌اید و چنان نکرده‌اید. چرا به فلان قسمت تاریخ هلند توجه کرده‌اید و به فلان قسمت بی توجهی نشان داده‌اید. آیا این اظهار نظر من و این اقدام را دور از اتیکت و ادب نمی‌شمارید؟ فراموش نکنید که ما در کشوری زندگی می‌کنیم که ادب النفس را از ادب الدرس برتر می‌شماریم و کتاب آسمانی ما هم با صراحت «یزکیهم و یعلمهم» می‌گوید یعنی تزکیه را بر تعلیم مقدم می‌شمارد. البته آنچه گفتم در موردی است که مطالب ایشان صد در صد درست باشد در حالی که بسیاری از مطالب ایشان حداقل قابل تأمل است. من هرگز قصد ندارم که نکات مقالهٔ ایشان را دقیقاً بررسی کنم و اظهار نظر نمایم چون این عمل را هم خلاف «اتیکت» می‌دانم و انگهی ایشان مهمان هستند و ساحت مهمان در نزد ما گرامی است، آن هم مهمانی خدمت و علاقه‌مند به تاریخ ایران زمین. بنابراین به کلیاتی اکتفا می‌کنم. لبّ و خلاصه و چکیدهٔ مقاله ایشان آن است که مدتها محققین ایرانی تنها به تذکرهٔ الملوک میرزا اسمیعا پرداخته‌اند یا به مجلدات پنج گانهٔ کتاب محققانهٔ مرحوم نصرالله فلسفی تحت عنوان شاه عباس

اول کبیر و از چاپ کتب خطی تاریخی غفلت ورزیده‌اند. آیا این مطلب درست است؟ آیا محققین و مورخین ایران واقعاً چنین کرده‌اند؟ پس این همه کتب دست اول صفوی مثل احسن التواریخ روملو و عالم آرای عباسی و تکملة الاخبار نویدی شیرازی و نقاوة الآثار و خلاصة التواریخ قاضی احمد قمی و جهان آرا و نگارستان قاضی احمد غفاری قزوینی و خلاصة السیر معصوم بیگ خواجگی و از شیخ صفی تاشاه صفی و دستور شهریاران و صفوة الصفای ابن بزّار و جواهر الاخبار بوداق قزوینی و عباس نامهٔ میرزا طاهر قزوینی و مجمع التواریخ مرعشی و زبور آل داود و فواید الصفویه (هر چند مغلوپ) را چه کسی چاپ کرده، بگذریم از کتاب هایی که مورخین ایرانی در این زمینه‌ها نوشته‌اند که البته حافظهٔ من نه همه کتب تاریخ صفوی را به یاد می‌آورد، نه همه کتب مورخین را که خود صورت مفصلی را شامل است. این کتاب خلدبرین که شما آن قدر دوست می‌دارید، خوب می‌دانید که یک تاریخ عمومی است و معمولاً نویسندگان کتب تاریخی ما در روزگار گذشته در تاریخ عمومی که تألیف می‌کردند، کتب قدما را در هر قسمت جزئاً یا کلاً در کتاب خود می‌آورده‌اند، بدون آن که یادی از مؤلف اصلی کنند و نامی از او برند مگر به ندرت و این کار را که نوعی سرقت و اصطلاحاً انتحال بود، جازز می‌شمردند. کتاب خلدبرین هم از همین دست است و این قسمت تیموریان که مدلول و منطوق آن این اندازه مورد پسند شما قرار گرفته، عیناً و بدون کمترین تغییری همان مطلع سعدین عبدالرزاق سمرقندی است که آن خود نیز در قسمت تیمور مأخوذ از نوشته‌های حافظ ابرو است و تنها در قسمت گورکانیان می‌توان مطالب را از عبدالرزاق سمرقندی دانست که وقایع را به چشم دیده و مطالب را به گوش از اهل تاریخ شنیده است و اگر آن کتاب را مطالعه فرموده باشید سادگی و زیبایی نثر سمرقندی را در کتاب خلدبرین می‌توانید ردیابی کنید. من صمیمانه از جناب آقای فلور که مقدمه مانندی بر این کتاب نوشته‌اند و از مصحح و ناشر محترم که چنین کتاب مفیدی را چاپ کرده‌اند تشکر می‌کنم و تأکید و تکرار می‌کنم که اگر مطلبی آورده‌ام، تنها از این بابت بوده که حال که خرجی عظیم شده و وقتی صرف گردیده و تلاش شایان توجهی صورت گرفته، چه بهتر که کتاب بهتر و صحیح‌تر و محققانه‌تر منتشر شود.